

## جنگ جهانی دوم

یادداشت سردبیر: یکی از آخرین مصاحبه های تروتسکی در زمینه‌ی وضعیت جنگ، مصاحبه ای بود که او با «ژولیوس کلیمن» یکی از خبرنگاران «پست-دیسپیچ» در «سن لوئیس» یک بار در تاریخ ژانویه ۱۹۴۰ سپس باری دیگر در ماه مارس آن سال انجام داد. این مصاحبه در «پست-دیسپیچ» در سه قسمت در شماره های ۱۰، ۱۷ و ۲۴ مارس آن سال به چاپ رسید.

طبق معمول تروتسکی خود را به پاسخ های کلامی غیررسمی در زمینه‌ی سنوالات وسیع «کلیمن» محدود نکرد. او پاسخ های خود را برای منشی اش دیکته کرده و سپس با دقت آن ها را مورد تجدیدنظر قرار داد. آن ها نمونه‌ی قابل ملاحظه ای هستند از روش شجاعانه و در عین حال بی تکلف تروتسکی هنگام تجزیه و تحلیل روند حوادثی که همواره در حال رخ دادن بودند.



**سوال:** نظر شما در باره ی اتحاد آلمان و روسیه چیست؟ آیا استالین مجبور به تن دادن به آن بود؟ اگر چنین است، او برای اجتناب از آن، پیشاپیش چکار می توانست بکند؟ روسیه با رفتن به کشورهای بالتیک و فنلاند، اینطور ادعا

کرد که برای دفاع درست از خود در برابر خشونت دشمن مجبور بود به این عمل دست بزند. آیا شما اعتقاد دارید که کلاً احتمال حمله‌ی نازی‌ها به روسیه وجود داشت؟ آیا شما اعتقاد دارید که کلاً امکان حمله‌ی دموکراسی‌های کاپیتالیستی به روسیه وجود داشت؟

**پاسخ:** سیاست خارجی ادامه و پیشرفت سیاست داخلی است. برای درک صحیح سیاست خارجی کرملین، در نظر گرفتن دو فاکتور ضروری است: از یک طرف، موضع اتحاد جماهیر شوروی در زمینه‌ی محاصره توسط کشورهای سرمایه‌داری است و از طرف دیگر، موضع بوروکرات‌های حاکم داخل جامعه‌ی شوروی است. بوروکراسی از اتحاد جماهیر شوروی دفاع می‌کند. اما بالاتر از آن، بوروکراسی در اتحاد جماهیر شوروی اول از خود دفاع می‌کند. موضع داخلی بوروکراسی به شکل غیرقابل مقایسه‌ای بیش‌تر از موضع بین‌المللی اتحاد جماهیر شوروی در معرض خطر قرار دارد. بوروکراسی نسبت به دشمنان خلع سلاح شده‌ی خود در داخل کشور بیرحم است. اما در برابر دشمنان خارجی و مسلح خود بسیار محتاط و در برخی موارد حتی ترسو است. اگر کرملین از پشتیبانی عمومی توده‌ها برخوردار بود و بابت محکم بودن ارتش سرخ اطمینان خاطر داشت، می‌توانست از موضع مستقل‌تری در رابطه با هر دو اردوگاه امپریالیستی برخوردار باشد. اما حقیقت چیز دیگری است. انزوای رژیم بوروکراتیک استبدادی درون کشور خود، این رژیم را به دامان نزدیک‌ترین و تهاجمی‌ترین و در نتیجه خطرناک‌ترین کشور امپریالیستی پرتاب نمود.

در سال ۱۹۳۴، هیتلر نقداً به «رائوشنینگ» گفت: «من هرگاه اراده کنم به راحتی می‌توانم با روسیه شوروی به توافق برسم.» او از طرف کرملین

اطمینان قاطع حاصل کرده بود. رئیس امور خارجه اداره اطلاعات یا «گ. پ. او.» "GPU" سپهبد «کریویتسکی» جزئیات بسیار جالبی را در مورد رابطه بین مسکو و برلین فاش نمود. البته برای خواننده حساس مطبوعات شوروی نقشه های حقیقی کرملین از سال ۱۹۳۳ تا کنون هرگز یک راز نبوده است. مهم تر از همه، استالین از ایجاد یک جنگ بزرگ می هراسید. برای فرار از آن، او خود را به همیار بی مانند هیتلر تبدیل نمود.

به هر صورت، این اشتباه خواهد بود اگر اینطور نتیجه گیری کنیم که کمپین پنج ساله مسکو برای «جبهه‌ی متحد دموکراسی» و «امنیت کلکتیو» (۱۹۳۵-۳۹) چیزی به جز کلاهبرداری ناب نبود، آنطوری که در حال حاضر توسط همان «کریویتسکی» ای عرضه می شود که از دفتر خود در «گ. پ. او.» GPU ناظر تنها یک جنبه از سیاست مسکو بود و درکی از کلیت آن نداشت. در حالی که هیتلر، دستی که به طرفش دراز شده بود را با تحقیر رد می کرد، استالین مجبور بود تا خود را برای بدیل جدی دیگری که همانا اتحاد با دموکراسی های امپریالیستی بود، آماده کند. طبیعتاً کمینترن، مسأله را [به درستی] درک نکرده بود و صرفاً با پیروی از دستورالعمل، سروصداهای «دموکراتیک» راه انداخت.

از طرف دیگر هیتلر، با توجه به نیازش به دوستی بی طرف انگلستان، نمی توانست به مسکو رو نشان دهد. شبیح بلشویزم ضروری بود؛ از همه بالاتر، لازم بود تا از نگاه مشکوک محافظه کاران بریتانیا بر تجدید تسلیحات آلمان بر حذر می بود. «بالدوین» و «چمبرلین» حتی از این هم فراتر رفتند؛ آن ها برای ساختن «آلمان بزرگ»، به عنوان پایگاه قدرتمند در اروپای مرکزی جهت تهاجم در سطح جهانی، مستقیماً به کمک هیتلر شتافتند.

چرخش هیتلر به سوی مسکو در اواسط سال گذشته اساس قابل توجهی داشته است. هیتلر از بریتانیای کبیر هر چیز ممکن را دریافت کرده بود. هیچکس نمی توانست انتظار داشته باشد که «چمبرلین»، مصر و هندوستان را هم به اضافه چکسلواکی به هیتلر بدهد. گسترش بیش تر امپریالیزم آلمان، تنها می توانست علیه خود بریتانیای کبیر انجام پذیرد. مسأله‌ی لهستان تبدیل به نقطه عطفی گردید. ایتالیا محتاطانه کنار رفت. «کنت چیانو» در سال ۱۹۳۹ شرح داد که اتحاد نظامی بین ایتالیا و آلمان که ده ماه پیش از این امضاء شده بود، ورود متحدان مستبد در زمان جنگ را برای سه سال بعد از آن حذف نمود. آلمان به هر حال، تحت فشار از جانب تسلیحات خود، دیگر نمی توانست صبر نماید. هیتلر به اقوام انگلوساکسون خود اطمینان خاطر داد که الحاق لهستان تنها به سوی شرق، و تنها به سوی شرق در جریان بود. اما دشمنان محافظه کار او، از ساده لوحانه برخورد کردن، دیگر خسته شده بودند. جنگ اکنون غیرقابل اجتناب بود. تحت چنین شرایطی هیتلر کار دیگری نمی توانست بکند، به جز اینکه آخرین خال حکم خود را بازی کرده و با مسکو اتحاد کند. استالین عاقبت به آرزوی خود که دست دادن با هیتلر بود و شش سال دائماً در باره اش خواب می دید، رسید.

تأکیدهای مکرر مطبوعات دموکراتیک مبنی بر اینکه استالین با اتحادش با هیتلر، عمداً به دنبال برانگیختن جنگ جهانی است را باید پوچ شمرده و به دور ریخت. بوروکراسی شوروی بیش از هر طبقه‌ی حاکمی در جهان از بروز یک جنگ بزرگ می هراسد، زیرا در پی اندک پیروزی همه چیز را می بازند. بر روی انقلاب جهانی حساب کند؟ حتی اگر الیگارشی کاملاً محافظه کار کرملین در تلاش برای انقلاب باشد، باز هم این را خوب می فهمد که جنگ با

انقلاب آغاز نمی شود، بلکه با آن پایان می یابد و بوروکراسی مسکو هم خود، پیش از اینکه انقلاب به کشورهای سرمایه داری راه یابد، به پرتگاه عمیقی فرو خواهد رفت.

در طی مذاکرات مسکو در سال گذشته، نمایندگان بریتانیای کبیر و فرانسه نقش رقت آوری بازی کردند. مأموران آلمانی از حاکمان کرملمین سنوال کردند «شما این آقایان را می شناسید؟» «اگر ما لهستان را بین خود تقسیم کنیم، این ها حتی کوچک ترین انگشت خود را هم [به اعتراض] تکان نخواهند داد.» استالین با توجه به محدودیت های سیاسی اش، هنگام امضای قرارداد، این انتظار را داشت که جنگ بزرگی رخ نخواهد داد. در هر صورت، او توانست شرایط فرار خود را در پی دخالت ضروری در جنگ دوره آتی فراهم آورد. و هیچکس هم نمی داند بعد از «دوره ی آتی» چه در انتظار نشسته است.

تهاجم به لهستان و کشورهای بالتیک نتیجه ی اجتناب ناپذیر اتحاد با آلمان بود. تصور اینکه همکاری استالین و هیتلر متکی بر اعتماد دوجانبه بوده، تصویری بچگانه است؛ این آقایان همدیگر را بسیار خوب درک می کنند. در طی مذاکرات مسکو تابستان گذشته، خطر آلمان توانست و بایستی هم می توانست نه تنها بسیار واقعی بلکه بسیار فوری جلوه نمایند. برخلاف آنچه که گفته شد، یعنی بدون نفوذ «ریبون تروپ»، کرملمین تصور کرد که انگلستان و فرانسه هیچ اقدامی علیه این حقیقت که لهستان به زیر فرمان هیتلر در آمده بود، نخواهند کرد و در نتیجه دست هیتلر برای حرکت به سوی شرق باز خواهد ماند. تحت این شرایط، اتحاد با آلمان، از طریق ضمانت مادی روسیه علیه متحدش، تکمیل گردید. به احتمال بسیار قوی، ابتکار عمل در این حوزه هم

متعلق به شریک پویا، یعنی هیتلر است که به استالین محتاط و گریزان تفهیم کرد که او ضمانت را با نیروی اسلحه کسب می کند.

طبیعتاً تصرف لهستان شرقی و تشکیل پایگاه های نظامی در بالتیک، موانع مطلقى را برای آلمان متجاوز فراهم نیاورد: تجربه ی آخرین جنگ [جهانی] (۱۹۱۴-۱۸) به اندازه ی کافی در این مورد شهادت می دهد. اما بردن مرز به طرف غرب و گرفتن کنترل ساحل بالتیک شرقی بی شک نشانگر مزیتی استراتژیک می باشد. بنابراین استالین، در اتحادش با هیتلر و به ابتکار هیتلر، تصمیم گرفت تا [برای خود] در مقابل هیتلر «ضمانت هایی» داشته باشد.

ملاحظات در زمینه ی سیاست داخلی نیز از بهای کم تری برخوردار نبود. داخل کشور، پس از پنج سال تحریک بدون وقفه علیه فاشیسم، پس از حذف گارد قدیمی بلشویک ها و ستاد [آن ها] به دلیل اتهام اتحاد با نازی ها، اتحاد غیرمنتظره با هیتلر حرکتی منفور بشمار می آمد. لذا لازم بود تا با کمک پیروزی های درخشان و فوری بتوان این حرکت را توجیه نمود. الحاق اوکراین غربی و «روسیه ی سفید» و فتح مواضع استراتژیک در کشورهای بالتیک از جمله طرح هایی بود که شعور این سیاست خارجی «پدر ملت ها» را به ملت ثابت می کرد. فنلاند البته این نقشه ها را کمی به هم ریخت.

## مسأله ی سرزمین های توقیف شده

**سوال:** آیا شما به عنوان رئیس سابق ارتش سرخ، احساس می کنید که شوروی مجبور بود که وارد کشورهای بالتیک، فنلاند و لهستان شده تا بهتر بتواند علیه تهاجم از خود دفاع کند؟ آیا شما عقیده دارید که یک کشور

سوسیالیستی، برای گسترش سوسیالیزم در کشور همسایه حق دارد با زور اسلحه وارد شود؟

**جواب:** شکی نیست که داشتن کنترل بر روی پایگاه های نظامی ساحل بالتیک از مزیت های استراتژیکی برخوردار است. اما این امر به تنهایی نمی تواند تعیین کننده ی مسأله ی تهاجم به کشورهای همسایه باشد. دفاع از یک دولت کارگری منزوی، پیش از آنکه متکی به دو یا سه نقطه ی استراتژیک تکمیلی باشد، باید متکی به پشتیبانی توده های کارگر در سطح جهان باشد. این امر در تاریخ دخالت خارجی در جنگ داخلی سال ۱۹۱۸-۲۰ ما، بی چون و چرا به اثبات رسید.

روبسیپیر می گفت که مردم، مبلغین مذهبی با سرنیزه را نمی خواهند. طبیعتاً این بدان معنا نیست که ما حق و وظیفه نداریم تا به مردمی که علیه ستم قیام کرده اند، کمک کنیم. برای مثال، در سال ۱۹۱۹ وقتی [قرارداد] «آنتنت»<sup>۱</sup> داشت به امضا می رسید، همزمان داشت انقلاب مجارستان را حلق آویز می کرد، ما طبیعتاً وظیفه داشتیم تا از نظر نظامی به مجارستان کمک کنیم. این یاری [در صورتی که انجام می شد] برای توده های کارگر جهان قابل درک و توجیه می بود. متأسفانه [در آن زمان] ما بیش از اندازه ضعیف بودیم... در حال حاضر کرمین از نظر نظامی بسیار قدرتمند تر است. اما اعتماد توده ها را هم در داخل و هم در خارج از دست داده است.

در حال حاضر این پیش-شرط مهم برای دخالت انقلابی، بسیار ناچیز بوده یا اصلاً وجود ندارد. حلق آویز کردن مردم اتحاد جماهیر شوروی، به ویژه آنان

---

<sup>۱</sup>-The Triple Entente

قراردادی که بین امپراطوری روسیه، جمهوری سوم فرانسه، پادشاهی متحده بریتانیای کبیر امضاء شده بود.

که از اقلیت های ملی هستند با روش پلیسی، توده های زحمتکش کشورهای همسایه را از مسکو دور کرد. تهاجم ارتش سرخ امروز از دید مردم این کشورها یک خشنونت است، نه یک رهایی و از اینرو، برانگیختن اذهان عمومی جهان علیه اتحاد جماهیر شوروی را توسط قدرت های امپریالیستی تسهیل می نماید. به این دلیل است که در نهایت بیش تر به اتحاد جماهیر شوروی لطمه می زند تا که مزیتی باشد.

## جنگ فنلاند و شوروی

**سوال:** نظر شما از دیدگاه نظامی در باره ی کمپین فنلاند چیست: از نظر استراتژی، تجهیزات، رهبری، هم از نظر نظامی و هم از نظر سیاسی و حفظ ارتباطات و آموزش عمومی سربازان ارتش سرخ؟ نتیجه ی احتمالی کمپین فنلاند چه می تواند باشد؟

**پاسخ:** تا جایی که من می توانم قضاوت کنم، نقشه ی استراتژیکی انتزاعی به اندازه ی کافی صحیح بود؛ اما قدرت مقاومت فنلاند را دستکم گرفت و به جزئیات کار مثل زمستان فنلاند، شرایط حمل و نقل، تدارکات و بهداشت بی توجهی شد. لئون تولستوی در شعر طنز خود، در باره ی کمپین کریمه در سال ۱۸۵۵ به عنوان افسر جوانی نوشت:

«روی کاغذ به آسان نوشته می شود،

اما خندق ها فراموش شده

و ما می بایستی در آن ها قدم رو حرکت می کردیم.»



ستاد استالین، مانند لشکر سربریده و از نظر روحیه‌ی تضعیف شده، از نظرات استراتژیست های نیکلای اول پیروی می کند.

من در ۱۵ نوامبر نامه‌ای به سردبیر یکی از پُرخواننده ترین هفته‌نامه‌های آمریکایی فرستادم [از این قرار]: «در دوره‌ی آتی، استالین ماهواره هیتلر باقی خواهد ماند. در طول زمستان در پیش، او به احتمال قوی هیچ حرکتی نخواهد کرد. او با فنلاند نیز به توافق خواهد رسید.» حقایق در عمل نشان داد که من در مورد نقطه‌ی نهایی اشتباه می کردم. اشتباه هم از این حقیقت ناشی می شد که من برای کرملین در زمینه‌ی نظامی و سیاسی شعور بیش تری از آنچه که عملاً داشت، قائل شده بودم. حقیقت این است که مقاومت فنلاند، اعتبار کرملین را نه تنها از نظر استونی، لاتوی و لیتوانی به مخاطره انداخت، بلکه تأثیر منفی خود را بر بالکان و ژاپن هم گذاشت. استالین از رتبه‌ی اول به رتبه‌ی دوم تقلیل یافت. اما حتی از نقطه نظر خودش و روش هایش، او مجبور نبود که فوراً به فنلاند حمله کند. سیاست توأم با قدری صبوری، هیچ وقت وضعیت کرملین را به اندازه‌ی اکنون که پس از یازده هفته با شکست شرم آوری روبروست، به مخاطره نمی انداخت.

مسکو اکنون دارد پی می برد که هیچکس انتظار پیروزی سریع را نداشت و در نتیجه [شکست را] به سرما و بوران نسبت می دهد. استدلال شگفت آوری است. اگر استالین و «وروشیلوف» نقشه های نظامی را نمی توانند بخوانند، آن ها لاقابل باید بتوانند تقویم را بخوانند؛ وضع آب و هوای فنلاند رازی پنهان برای آن ها نبود. استالین وقتی به مزیت ها در برابر ریسک کم می نگرد، می تواند از انرژی یک وضعیت مساعد، بدون حضور فعال شخص خودش بهره گیرد. او عامل دستگاه است. جنگ و انقلاب عنصر او نیستند. وقتی

بصیرت و ابتکار عمل ضرورت پیدا می‌کند، استالین تنها شکست را می‌شناسد. همین منوال در چین، آلمان و اسپانیا بود و اکنون هم همین منوال در فنلاند.

این جو فیزیکی فنلاند نیست که تعیین کننده است، این جو سیاسی اتحاد جماهیر شوروی است. در سپتامبر ۱۹۳۸، در «بولتن» روسی که من ویرایشگر آن بودم، مقاله ای انتشار دادم که در آن تحلیل خود را از ضعف و انحلال مستقیم ارتش سرخ بیان داشتم. به نظر من، آن [مقاله] به اندازه‌ی کافی هم به شکست های فعلی پرداخته است و هم به مشکلات روزافزون ارتش سرخ در زمینه‌ی این صنعت. تمام تضادها و کمبودهای رژیم همیشه در ماهیت ارتش جمع شده و بیان می‌گردد. کینه و دشمنی بین توده های کارگر و بوروکراسی، ارتش را از درون تباه می‌کند. استقلال فردی، تحقیقات آزاد و انتقاد آزاد همان اندازه برای ارتش حائز اهمیت است که برای اقتصاد کشور. در همین حال، افسران ارتش سرخ تحت کنترل پلیس سیاسی به شکل کمیسارهای حرفه ای، قرار دارند. فرماندهان مستقل و با استعداد را از کار بیرون می‌کنند؛ و بقیه تحت ترس و هراس دایم به سر می‌برند. در چنین ارگانیزی مصنوعی مثل ارتش که دقت بر حق و وظیفه اجتناب ناپذیر است، هیچکس در حقیقت نمی‌داند، چه چیزی مجاز و چه چیزی تابو است. دزدها و متقلبین پشت جبهه‌ی وطن پرستی تقبیح شده عمل می‌کنند. مردم درستکار ناامید می‌شوند. تعداد الکی‌ها بیش تر و بیش تر می‌گردد. در تجهیزات نظامی هرج و مرج حاکم است.

رژه های نمایشی در میدان سرخ یک چیز است و جنگ یک چیز کاملاً متفاوتی. «رژه‌ی نظامی» با برنامه در فنلاند، به یک حرکت همه جانبه‌ی

بیرحم یک رژیم استبدادی تبدیل شد که افشاکننده‌ی ورشکستگی رهبری و بی‌کفایتی فرماندهان بالا در ستاد بود که در نتیجه‌ی فرومایگی و خوشخدمتی به این رتبه‌ها دست یافته بودند و نه به علت دانش و استعداد. از این گذشته جنگ، کمبود تناسب فجیحی را بین بخش‌های مختلف اقتصاد شوروی فاش نمود، به ویژه وضعیت بسیار بد حمل و نقل و تجهیزات مختلف ارتشی، بخصوص در رابطه با تدارکات مواد غذایی و پوشاک. کرملین، البته نه بدون موفقیت، اقدام به ساختن تانک و هواپیماهای [جنگی] نمود، اما در فراهم آوردن نیازهای بهداشتی، دستکش و چکمه غفلت کرد. بوروکراسی، این انسان زنده‌ای را که باید پشت این ماشین‌ها قرار می‌گرفت، به کلی به فراموشی سپرد.

مسئله اینکه دفاع از [کشور] خود در مقابل تجاوز یا تهاجم به کشور دیگری، در رابطه با روحیه‌ی ارتش یا یک ملت، از اهمیت عظیم و در برخی موارد تعیین‌کننده‌ای برخوردار است. در یک جنگ انقلابی تعارضی، شور و شوق واقعی، اعتماد به نفس بسیار بالا در رهبری و مهارت عظیم سرباز از ضروریات است. هیچکدام از این خصوصیات در جنگی که استالین، بدون آمادگی تکنیکی و اخلاقی، به عهده گرفته، وجود نداشت.

نتیجه‌ی نهایی این مبارزه، بر اساس روابط نیروها از قبل تعیین شده است. نیم میلیون از ارتش سرخ در آخر ارتش فنلاند را خفه خواهند کرد، چنانچه جنگ شوروی و فنلاند در ظرف چند هفته آینده به جنگ عمومی اروپا تبدیل نشود و یا چنانچه استالین خود را مجبور به مصالحه نبیند، یعنی اگر از ترس دخالت بریتانیا، فرانسه و سوئد عقب نشینی نکند، همانطوری که نقداً در پیروزی‌های ناپایدار اول دسامبر کرد، او سعی خواهد نمود تا تهاجم نظامی

خود را با جنگ داخلی در فنلاند تکمیل نماید. برای قرار دادن فنلاند زیر چارچوب جمهوری های شوروی -همانطوری که به طور واضح مشاهده می کنیم- فنلاند الزاماً باید به یک جمهوری شورایی تبدیل شود، یعنی باید از ملاکین و سرمایه داران بزرگ سلب مالکیت گردد. دستیابی به چنین انقلابی در روابط با مالکیت، بدون جنگ داخلی غیرممکن است. کرملین از تمام توان خود برای جذب کارگران صنعتی فنلاندی و رده‌ی پایین زمینداران استفاده خواهد کرد. زمانی که الیگارشی مسکو خود را در شرایط جنگی و انقلابی بیابد، در ابتدا برای خود دست گرمی فراهم خواهد کرد و بدون شک در این زمینه به موفقیت هایی دست خواهد یافت.

یک چیز را اما اکنون با اطمینان خاطر می توان گفت: هیچ پیروزی متعاقبی نمی‌تواند آگاهی جهان را در مورد آنچه که تا کنون رخ داده، خدشه دار نماید. به عقیده ما، ماجرای فنلاند نقداً یک ارزیابی مجدد رادیکال را ایجاب نموده، به ویژه بر روی وزنه‌ی ارتش سرخ که به طور فوق العاده ای توسط روزنگاران خارجی فداکار نسبت به کرملین، به آرماتی تبدیل گشته است. تمام پارتیزان های جهاد علیه شوروی، در شکست های نظامی کرملین به یک استدلال جدی خواهند رسید. گستاخی و جسارت ژاپن بی شک افزایش خواهد یافت و آن ممکن است مشکلاتی را در مسیر استدلال میان شوروی و ژاپن به وجود آورد که عملاً یکی از وظایف اصلی کرملین را تشکیل می دهد. نقداً اینطور می توان ادعا نمود که اگر اغراق در زمینه‌ی ظرفیت های تهاجمی ارتش سرخ، در دوره‌ی پیشین از مشخصه های آن بود، در دوره‌ی کنونی، نوبت دستکم گرفتن توانایی دفاعی آن فرارسیده است.

پیامدهای دیگر جنگ شوروی و فنلاند البته قابل پیش بینی است. مرکزیت غول آسای کل این صنعت و تجارت از بالا تا پایین، مانند کشاورزی کلکتیو اجباری، نه بر پایه‌ی نیازهای سوسیالیزم که بر پایه‌ی طمع بوروکراسی برای در دست گرفتن کنترل همه چیز بوده است. این خشونت نفرت انگیز و کاملاً غیر ضروری علیه اقتصاد و انسان که به وضوح، روشنی خود را در محاکمات «خرابکاری» مسکو آشکار ساخت، تنبیه بیرحمانه‌ی خود را هنگام ریزش برف های سنگین فنلاند دریافت نمود. لذا کاملاً امکان دارد که تحت تأثیر شکست های نظامی، بوروکراسی مجبور شود تا عقب نشینی اقتصادی نماید. حتی می توان انتظار داشت تا نوعی از [قرارداد] نت دوباره بسته شود و آن چیزی به جز اقتصاد بازار کنترل شده در سطحی اقتصادی تازه و بالاتری نیست. اینکه آیا این بوروکراسی می تواند در حفظ خود در قدرت موفق شود یا نه، مسأله‌ی دیگری است.

لئون تروتسکی

ژانویه/مارس ۱۹۴۰

ترجمه: سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۶